

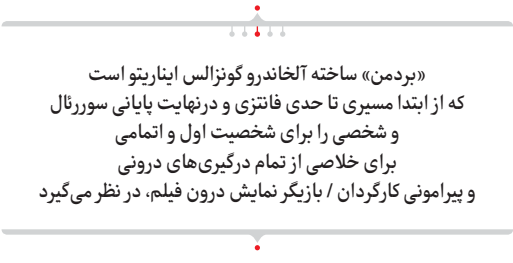
ابرهای سیلس ماریا، فیلمی درباره بحران‌های یک بازیگر معروف است

دوست‌داشته‌شدن وکاتارسیس

سیاوش سرمد



زدیک‌تر کند، کاراکتری که از دیدگاه والتین، به مراتب نسبت به سیگیبرد پیچیده‌تر و سمپات‌تر است. از نظر والتین، جوان بازیگر جوان و جنجالی که قرار است نقش سیگیبرد جوان را بازی کند، کسی است که شجاعانه به درون نیمه تاریک‌تر شخصیتش می‌رود و ماریا نیز لازم است این آسیب‌پذیری را بپذیرد و این کشمکش‌ها در سطحی کارکردی‌تر، تماشاجی را برای پذیرش تردیده‌های ماریا آماده می‌کند. پس چه اتفاقی می‌افتد که فیلم عملا در انتهای قسمت دوم تمام می‌شود (با وضعیت فعلی، چه پایان به‌موقع و شایسته‌ای می‌بود)؛ و در یک‌سوم انتهایی، مسیری منفعلانه و بی‌هدف را دنبال می‌کند؟ اینجاست که به نظر می‌رسد، نقطه مهم چرخش و نیاز به تصمیم‌گیری درست برای ادامه مسیر فیلم در یکی از دو مسیر متفاوت و شاید متضاد، احساس می‌شود و متأسفانه مسیر و بدتر از آن پرداختی که برای فیلم انتخاب شده است، انتظار برای شکستی محتوم را در این قسمت پائانی، عیان می‌کند.



با معرفی شخصیت جوان (سیگیبرد فعلی نمایش) و آشنایی با شخصیت به‌ظاهر سبکسر او که انگار با توصیفات و توضیحات والتین در تأیید شور و اشتیاق راستین او از پی حرکت در درون خود و پذیرش چالش‌های تعارضات باوری و رفتاری انسان، چیزی بیشتر از شخصیت ظاهری او درک می‌شود و از طریق این شناخت، ساختار تمام پیش‌فرض‌ها و قطعیات محافظه‌کارانه و جزمی درون ماریا، ترک می‌خورد و ما از ماریای مطمئن، پر از یقین و تفاخر، به مرور و در پی سکانس‌های موومان دوم، به ماریایی مردم، متناقض و در نهایت آماده برای تغییر روبه‌رو می‌شویم.

وقتی با آن انتهای تأسف‌آور روبه‌رو می‌شویم انگار از خود می‌پرسیم ماریا

ابرهای سیلس ماریا، تازه‌ترین کار اولیویر آسیاس، کارگردان فرانسوی، اثری است درباره دنیای بازیگری، زمان و جالش‌های درونی و بیرونی بازیگر اصلی آن، ژولیت بینوش، در مواجهه با تردیها و نحوه برخورد درونی و بیرونی او با آن چالش‌ها. این تم عمده، ایده‌ای کلان، جذاب و درعین‌حال آشناست. ایده‌ای چالشی که سطح تعارض را از دنیای اثر به سطح بالاتر و کلان‌تری (فراختن فیلم) و نحوه مواجهه با دوگانه‌های زندگی واقعی و نمایش (تئاتر) و بینوش / ماریا و زمان، همچنین انزوا و رابطه می‌رساند.

فیلم را می‌توان از منظر فرمی و سبکی و همچنین تعارضات مضمونی به اثری سه موومانی تشبیه کرد. یک‌سوم ابتدایی فیلم (موومان اول) ریتم تندتری دارد و تماشاجی را در مواجهه با اطلاعات ارائه‌شده توسط ماریا و والتین و همچنین مشاهده اتفاقات از منظر تصاویر دیده‌شده قرار می‌دهد. در این قسمت ما با ماریایی روبه‌رو هستیم با ظاهری بابابت و کمی متفاخر که شماایل یک سوپراستار تثبیت‌شده فیلم‌های هنری را دارد (با مدل مو و حضور در برنامه تبلیغاتی لباس شائل و نیز جلسه بزرگداشت کارگردان / عاشق قدیمی (به ادعای ماریا البته) تازه‌درگذشته. در ادامه و در خلال نمایش، سکانس‌هایی از همین قسمت «موومان» به صادقانه نبودن روایت‌های ماریا از واقعیت‌ها و تناقض‌های اولیه شخصیت او نیز بی می‌بریم و اینچنین پایه‌های شخصیت‌پردازی ماریا برای گسترش در ادامه فیلم، چیده می‌شود.

یک‌سوم میانی، قلب تماثیک و نیز مرکز ثقل فرمی اثر است. این موومان ملایم (Moderate) در سبک و تدوین، ولی بسیار پرتلاطم به‌لحاظ تماثیک و به‌لحاظ نمایش درگیری‌های درونی و بیرونی ماریا و تناقضاتی که با آن درگیر است، نقش مهمی در استراتژی مورد انتظار از کارگردان دارد. تمامی دیالوگ‌ها و تمایز روخوانی نمایش و انتظار برای شکل‌گیری تغییر از طریق شناخت جدیدی که قرار است در این الگوی سفر شکل بگیرد، در این قسمت از فیلم عیان می‌شود. پذیرش نقش هلنا به موازات بروز نشانه‌های زیرین از علاقه به والتین (یا صرفاً تمرین نقش هلنا)، تغییر در مدل مو و لباس ماریا در قالبی معمولی در تقابل با آن ابهت و یقین ماریا در یک‌سوم ابتدای فیلم، تضادی است که پایه کشمکش‌های درونی ماریا در قبول و پذیرش نقش هلنا و نیز کشمکش‌های او و والتین در جهان‌بینی او در نگاه به پیرامون و حرفه خود است. به نوعی اتفاقات کلیدی فیلم در این قسمت رخ می‌دهد و این دیالکتیک ریتم سریع و پرتضاد درونی / مضمونی و ساختار به‌مراتب ساده اجرا، باعث پویایی درونی در سکانس‌های این قسمت از اثر می‌شود.

فیلم تا لحظه عزیمت والتین و ترک ماریا توسط او، تمام مایه‌های تبدیل به اثری شاخص را دارد. در چند لایه حرکت می‌کند، بی‌زنگ فیلم با کمک مایه درونی خود؛باانیماینگری (ماریا / بینوش) و تضاد درونی و بیرونی او که باید سرمنشأ خلاقت باشد، در مسیر گسترش پیش رونده درستی قرار دارد. کشش مقاومت‌ناپذیر آسیاس به داستان‌گویی و ویژگی‌های ساختاری آن، مایه جذاب همیشگی آثار اوست که در این فیلم نیز این نشانه‌ها مشهود است. دوست‌داشتنی و دوست‌داشته‌شدن، امید و نیز تهایی و رابطه، کلان مضامینی هستند که نشانه‌هایی از طرح و امکان استفاده‌های خلاقانه از آنها در اثر دیده می‌شود. در حین تمرینات روخوانی نمایش‌نامه در بعضی از لحظات، احساس دوگانه‌ای به وجود می‌آید که دیالوگ‌ها بین تمرین شخصیت‌های نقش و صحبت‌های واقعی (ماریا و والتین) در نوسان است و این شخصیت‌پردازی جذاب و دراماتیک در کنار جمله کلیدی ماریا خطاب به والتین که می‌گوید «چه کار کنم که من رو تحسین کنی و دوستم داشته باشی» که معلوم هم نیست دیالوگ نقش است یا گفته خود ماریا، وجه دراماتیک شخصیت‌پردازی مبردد ماریا در میانه فیلم را تشدید می‌کند. والتین که به نوعی شاهدهی بر درگیری‌ها و تناقضات درونی ماریاست، در حال تلاش برای شکست یقین و اطمینان به ظاهر محکم ماریاست که در ابتدای فیلم شاهد آن بودیم. والتین در تلاش برای اقناع ماریا برای پذیرش احساسی (و نیز منطقی) آسیب‌پذیری هلنا، سعی می‌کند با کمک‌کردن به او در قبول نقش و درک آن، او را به هلنا

اولیویر آسیاس منتقدی است که کارگردان شده و حالا یکی از چهره‌های اصلی سینمای فرانسه است. او مدتی در مجله مهم «کایه دو سینما» به‌عنوان منتقد فعال و تخصص هم سینمای اسپانیا بود و کم‌کم از نوشتن درباره سینما به فیلم‌سازی در دنیای سینما تغییر جهت داد. ابتدا کارش را با فیلم‌نامه‌نویسی شروع کرد و بعد با ششمین فیلمش به‌عنوان کارگردان یعنی **با «ایرما وپ»** به موفقیت جهانی رسید. حالا نزدیک به ده دهه از آن زمان می‌گذرد و فیلم‌های آسیاس به‌طور منسحاب درباره ترس و وحشت و ناشی از جهانی‌شدن مثل فیلم‌های «دیم‌ن‌لاور» و «کارلوس» یا درام‌های پرکشش مثل «پاک» یا «ساعات تارستان» هستند. تازه‌ترین کار او «ابرهای سیلس ماریا» را می‌توان یک درام پرکشش دیگر توصیف کرد. فیلم داستان یک بازیگر معروف با بازی ژولیت بینوش است که در خانه‌ای در کوه‌های آلپ به همراه دستیارش با بازی کریستین استیوارت مشغول تمرین برای بازی در یک نمایش‌نامه است. در مصاحبه زیر با سایت ای‌وی‌کلاب، آسیاس بیشتر درباره این پروژه صحبت می‌کند.

❗ در این فیلم حرف از نمایش‌نامه‌ای زده می‌شود که در دنیای واقعی وجود ندارد و از این نظر آدم با فیلم «اشک‌های تلخ پترا فون کانت» رینر ورنر فاسبیندر می‌افتد. فیلم «ایرما وپ» شما هم یادآور فیلم‌های فاسبیندر بود. آیا با فیلم جدید قصد بازگشت به گذشته را داشتید؟ می‌دانید این ارجاع خیلی واضح و روشن بود. موقع نوشتن «ابرهای سیلس ماریا» می‌دانستم که ماریا و دستیارش باید روی یک نمایش‌نامه کار کنند. اولین چیزی که به ذهنم رسید «اشک‌های تلخ پترا فون کانت» بود و اولش هم با خودم فکر کردم بد نیست اگر بخش‌هایی از همین کار را استفاده کنم، اما جواب مناسب نداد، چون ریتم فیلم را به هم می‌زد و راستش آن‌قدر متن پیچیده‌ای است که کنترلش به هر شکل دشوار است. برای همین تصمیم گرفتم نسخه خودم از این متن را بنویسم. نسخه خودم از «اشک‌های تلخ پترا فون کانت» که ساده‌شده است، سریع است و خشن. حس می‌کنم به دو دلیل جذب این نمایش‌نامه شدم؛ اول اینکه کمتر نمایش‌نامه مدرنی هست که درباره سازوکار رابطه یک زن جوان

سینمای جهان

درجه

در حاشیه فیلم مردی از آنکل

یک بار مصرف

«مردی از آنکل»، ساخته جدید گای ریچی می‌تواند فیلمی جذاب، دیدنی و مفرح برای بیننده‌ای باشد که دوست دارد دو ساعت بنشیند و فقط تفریح کند و اصلا فکر نکند؛ فیلمی پرشور و پر تحرک، با کاراکترهایی بدون پیچیدگی، با پیچ‌های داستانی منطقی و غیرمنطقی متعدد، شخصیت‌های کارتزونی، رخدادهای غیرعقلانی، ریتم تند، موسیقی جذاب و متعدد و صفا قاپ‌های زیبا و خلاصه هر چیزی که برای یک فیلم جاسوسی و البته مفرح نیاز دارید؛ فیلمی که از «جیمز باند» الگو گرفته اما آن مسیر را نمی‌رود و مثل سریالی که حدود نیم‌قرن پیش با همین نام ساخته شد، صرفا اثری تفریحی برای تمام اعضای یک خانواده است. گفتیم فیلم جاسوسی، اما منظورمان فیلمی جاسوسی مثل «جاسوسی که از سردسیر آمد» یا «تحت‌تعقیب‌ترین مرد» هم نیست. این دو فیلم ماجراهای جاسوسی را بسیار جدی می‌گیرند و اولی نگاهی است تلخ و سیاه به دوران جنگ سرد و دومی نگاهی است بسیار عبوس و تلخ‌اندیشانه به دنیای جاسوسی مدرن. راستش برای درک اینکه «مردی از آنکل» چطور فیلمی است کافی است صحنه فرار از آلمان شرقی به آلمان غربی فیلم را با سکانس پایانی «جاسوسی که از سردسیر آمد» مقایسه کنیم و می‌بینیم چطور گای ریچی و نویسندگان «مردی از آنکل» به‌دنبال فیلمی بودند برای سرگرم‌کردن مخاطبی که حوصله ندارد در سالن سینما یا پای تلویزیون فکر کند.

«مردی از آنکل» فیلم خوش‌ساختی است درست مثل تمامی فیلم‌های ریچی البته به‌جز «گشتی شکسته». فیلم مثل «قاتل زنی» تدوینی سریع و کلیپ‌وار دارد و مثل دو فیلم شرلوک هلمز ریچی پر از صحنه‌های اکشن و شوخی‌های نامزه است. اما این تعریف‌ها اصلا به این معنی نیست که با یک اثر شاهکار روبه‌رو هستید؛ حتی یک شاهکار در میان فیلم‌های تجاری «مردی از آنکل» شروع جذابی دارد اما به‌مرور جذابیت خودش را از دست می‌دهد و مشکل اصلی این است که برای هر نقطه اوج خودش کلی وقت صرف مقدمه‌چینی‌های پیبوده می‌کند و برای همین است که تیر پایانی فیلم که قرار است نقطه اوج کار باشد، به شکلی کلیپ‌وار و با تقسیم‌کردن قاب به چند بخش به نمایش درمی‌آید. حتی به‌عنوان یک فیلم تجاری هم ایده‌های فیلم خیلی سطحی هستند و پایان فیلم خیلی سریع لو می‌رود و حتی صحنه‌های هیجان‌انگیز که گاه زیادی کارتزونی می‌شود می‌تواند تئوی ذوق مخاطب بزرگ‌سال بزند. این همان مشکلی است که دو فیلم شرلوک هلمزی گای ریچی با بازی رابرت داونی جونیور و جود لاو داشتند؛ مخاطب فیلم‌ها مشخص نیست؛ فیلم برای بزرگ‌سالان زیادی ساده و ابلهانه است و برای مخاطب نوجوان زیادی رفته‌اند و در حالی است که فیلم اول نمونه «تنها علیه همه» را شاید این تعداد آدم در زمان خودش ندید، یا حتی «بازگشت‌ناپذیر» با حضور دو ستاره‌اش هم در روزهای نخست اکرانش به چنین موفقیتی نرسید و «به ورطه گام نگذار» هم چنین تجربه‌ای نبود. اینکه در بیش از ۱۰ سال، جامعه طرفدار نمونه گسترش پیدا کرده و مطبوعات و سینه‌فیل‌ها دوست دارند فیلمش را تماشا کنند، برای من که از «بازگشت‌ناپذیر» حقیقت‌اش شدم و بعد تمامی فیلم‌ها، کلیپ‌ها، کارهای کوتاه و حتی کار کوتاه دانشجوی‌اش «Tintarella di luna» را با سختی پیدا کردم و دیدم (هنوز وارد عصر دلپذیر دانلود نشده بودیم)، مایه خوشحالی است که کارگردان محبوبم دارد از حالت فیلم‌ساز کالت به فیلم‌ساز سینه‌فیلی بدل می‌شود. (این جمله را یک‌بار کنت جونز درباره هو شیاو-ن هسین به کار برده بود و وقتی در آغاز هزاره جدید مخاطبان فیلم‌های چین کار بردند).

«عشق» چندروزی است در دو سینما در آمریکا روی پرده رفته و در دوروز اول بیش از ۳۰ هزار دلار فروش داشته؛ رقم زیادی نیست، اما کف فروش یعنی ۱۵ هزار دلار در هر سینما خیلی بیشتر (در حد پنج‌برابر تا هفت‌برابر) از کف فروش فیلم‌هایی مثل «مریخی» ردلی اسکات و «پل جاسوس‌ها»ی استیون اسپیلبرگ است و بالاترین میزان فروش در یک سالن سینما را در اولین روزهای نمایش خودش در آمریکا داشته. راستش این رقم‌ها فقط از یک نظر مهم هستند؛ ۳۰ هزار دلار یعنی اینکه حدود سه‌هزار نفر در دو، سه‌روز به تماشای فیلم رفته‌اند و در حالی است که فیلم اول نمونه «تنها علیه همه» را شاید این تعداد آدم در زمان خودش ندید، یا حتی «بازگشت‌ناپذیر» با حضور دو ستاره‌اش هم در روزهای نخست اکرانش به چنین موفقیتی نرسید و «به ورطه گام نگذار» هم چنین تجربه‌ای نبود. اینکه در بیش از ۱۰ سال، جامعه طرفدار نمونه گسترش پیدا کرده و مطبوعات و سینه‌فیل‌ها دوست دارند فیلمش را تماشا کنند، برای من که از «بازگشت‌ناپذیر» حقیقت‌اش شدم و بعد تمامی فیلم‌ها، کلیپ‌ها، کارهای کوتاه و حتی کار کوتاه دانشجوی‌اش «Tintarella di luna» را با سختی پیدا کردم و دیدم (هنوز وارد عصر دلپذیر دانلود نشده بودیم)، مایه خوشحالی است که کارگردان محبوبم دارد از حالت فیلم‌ساز کالت به فیلم‌ساز سینه‌فیلی بدل می‌شود. (این جمله را یک‌بار کنت جونز درباره هو شیاو-ن هسین به کار برده بود و وقتی در آغاز هزاره جدید مخاطبان فیلم‌های چین کار بردند).

نونه این‌روزها فقط مشغول مصاحبه‌کردن نیست؛ اخیرا بلو-ری فیلم «Angst» منتشر شده که تأثیری عمیق بر نونه گذاشته؛ کاری با او کرده که ۲۰۰۰ دقیقه ادیسه فضایی» در نوجوانی با او کرده و خلاصه‌اش اینکه «زیررویش» کرده. این بلو-ری جدید شامل کلیبی است که نونه در آن فیلم را معرفی می‌کند و از تأثیر و اهمیت فیلم می‌گوید. از طرفی بر آرشيو کارتیون هم سری زده و بلو-ری «ساول» پی‌یر پائولو پازولینی را انتخاب کرده و بر کسمی پوشیده نیست که «ساول» هم تأثیری عمیق بر نونه گذاشته و واقعا هم عجیب نیست که مجنونی مثل نونه این دو فیلم را دوست بدارد و این دو فیلم در فهرست ۱۰ فیلم برتر عمرش باشد.
باین‌همه، در فهرست فیلم‌های عمر نونه یک فیلم دیگر هم هست به نام «عشق» میثائیل هانکه و راستش موقع تماشای «عشق» در آن سالن تاریک در ورشو، مدام حس می‌کردم شخصیت‌های اصلی نونه، اگر پیر شوند حتما روزهایی مثل زوج سالخورده هانکه در «عشق» خواهند داشت، البته مثل آنها روشن‌فکر نخواهند بود و به دین تاتار و اپرا نمی‌روند و اگر مواد بگذارد زنده بمانند، احتمالا با ترس‌هایی عجیب‌تر روبه‌رو می‌شوند اما مثل زوج هانکه حتما دست‌به‌گریبان وضعیت دشوار اقتصادی هستند و حتما با دختر خود مشکل خواهند داشت و راستی حتما عشقشان در بوته آزمایش، همان هراسناکی امتحان عشق فیلم هانکه را خواهد داشت.

مردی از آنکل

کارگردان: گای ریچی

بازیگران: هنری کویل

آکیشیا ویکندر، آرمی همر

محصول ۲۰۱۵ بریتانیا و آمریکا

مدت: ۱۱۶ دقیقه

شماره ۲۴۵۱ • سیزدهم • روزنامه شوق

نگاه

فیلم تازه پسر بد سینمای فرانسه اکران شد

نونه، گاسپار نونه!

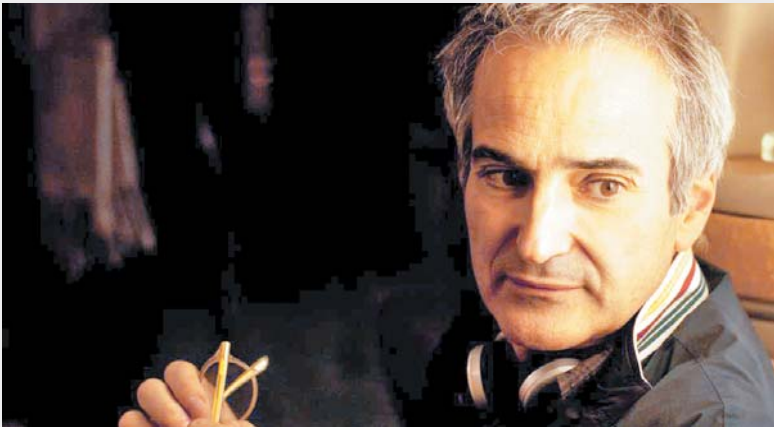
«حسین عبدی زاده»، جست‌وجوهای سینمایی اینترنتی و دنبال‌کردن خبرهای سینمای هنری این‌روزها حال‌وهوایی دیگر برای من دارد. «عشق»، تازه‌ترین فیلم گاسپار نونه، در آمریکا روی پرده رفته و نشریات مختلف برای مصاحبه با نونه به سمتش سرازیر شدند. انگار-انگار که تا همین ۱۰ سال پیش، همین اهالی دنیای رسانه ترجیح می‌دادند چشم خود را بر فیلم‌های جنون‌آمیز او بیندند و او را «پسر بد سینمای فرانسه» خطاب کنند یا در بهترین حالت «برآشوبنده» و «تحریک‌کننده» لقبش دهند. دنیا در این ۱۰ سال آن‌قدر تغییر کرده و آن‌قدر فیلم‌های عجیب‌وغریب ساخته شده و آن‌قدر در نمایش خشونت افراط شده که «بازگشت‌ناپذیر» حالا فیلمی رام و البته هنوز نوآورانه در اجرا و مسترکلاس جدید نونه که با همکاری مجله «فیلم‌میکر» برگزار شد، فرصت خوبی بود تا نونه خیلی روراست بگوید چقدر وقت و زمانش تکت بوده برای ساخت این فیلم، چطور فیلم‌نامه «خطر» (که بعدا به «عشق» بدل شد) را و نسان کسل و مونیکا بلوچی رد کردند، چطور با الهام از ایده «پایان به آغاز» فیلم «یادگاری» کریستوفر نولان تصمیم گرفت داستان انتقام فیلمش را وارونه بسازد و چرا خودش در این فیلم حضوری کوتاه دارد (در همین مسترکلاس است که توضیح می‌دهد این کار را به پیشنهاد داریو آرجنتو انجام داده است).

«عشق» را در لهستان دیدم، روی پرده در سالنی با صدلی‌های قرمزرنگ و البته به‌شکل سه‌بُعدی. خیلی کم پیش می‌آید تسلیم فیلمی شوم و خودم را به آن بسپارم و راستش این تسلیم‌شدن به‌ندرت در بار اول تماشای فیلم رخ داده. اما اذیقته از «عشق» گذشته بود که تسلیم شدم و خودم را به فیلم نونه سپردم؛ فیلمی شوخ و اندوهناک و شیرین و احساسی درباره عشق، درباره آشنایی‌ها و جدایی‌ها، درباره حسادت‌ها و محبت‌ها، درباره شک‌ها و اعتمادها و درباره تمامی جزئیاتی که عشق را می‌سازد و آن را ادامه می‌دهد و به بی‌بست می‌رساند. اینجا دیگر دوربین نونه به‌شکلی سرسام‌آور در سینا و حرکت می‌دهد، چون لازم به این کار نیست، دوربین نونه این‌بار در سکون و حرکات نرم، شخصیت‌هایش را در مرکز قاب قرار می‌دهد. این‌بار به‌جای تدوین دیوانه‌وار، با کات‌های چندثانی‌ه‌ای به سیاهی در میان گفت‌وگوها و لحظات عادی روبه‌رو هستیم که مدام به ما یادآوری می‌کند آنچه بر پرده می‌بینی واقعیت نیست، خیال است و جادوست و واقعا «عشق» جادوی آرامش‌بخش و تلخ‌نونه است و یکی از بهترین کارهایش. نونه به بهانه اکران «عشق» در آمریکا و جدا از مسترکلاس بالا، با «وتی‌فر» هم مصاحبه بسیار جذابی کرده و توضیح داده که فیلم خودزندگی‌نامه نیست، دوربین سه‌بُعدی را انتخاب کرده چون کار را سریع و رنگ‌ها را بهتر ضبط می‌کند، اشاره کرده تصویر عشق در سینمای هنری و تجاری دروغین است چون تهی از احساسات است و از علاقه‌اش به ساخت فیلمی در آفریقا گفته که هنوز خبری از آن نیست. مصاحبه‌ها کم نیستند، نونه در کی‌ی با «سکولایر» درباره عشق و علاقه به دنیای وی‌اچ‌اس گفته و اینکه اولین فیلمی که روی وی‌اچ‌اس خریده، «کله‌پاک‌کن» دیوید لیچ بوده، چراکه بازیگرانش در این فیلم زیبا هستند، به شایعه‌ها درباره واقعی‌بودن برخی سکانس‌های فیلمش پایان می‌دهد (کاری که اگر قصدش فقط هوچی‌گری و بلوارا‌انداختن بود، انجام نمی‌داد) و با همه توضیحاتی که می‌دهد، در پایان می‌گوید: «یک جادوگر خوب، همه ترندف‌هایش را افکار نمی‌کند».



«عشق» چندروزی است در دو سینما در آمریکا روی پرده رفته و در دوروز اول بیش از ۳۰ هزار دلار فروش داشته؛ رقم زیادی نیست، اما کف فروش یعنی ۱۵ هزار دلار در هر سینما خیلی بیشتر (در حد پنج‌برابر تا هفت‌برابر) از کف فروش فیلم‌هایی مثل «مریخی» ردلی اسکات و «پل جاسوس‌ها»ی استیون اسپیلبرگ است و بالاترین میزان فروش در یک سالن سینما را در اولین روزهای نمایش خودش در آمریکا داشته. راستش این رقم‌ها فقط از یک نظر مهم هستند؛ ۳۰ هزار دلار یعنی اینکه حدود سه‌هزار نفر در دو، سه‌روز به تماشای فیلم رفته‌اند و در حالی است که فیلم اول نمونه «تنها علیه همه» را شاید این تعداد آدم در زمان خودش ندید، یا حتی «بازگشت‌ناپذیر» با حضور دو ستاره‌اش هم در روزهای نخست اکرانش به چنین موفقیتی نرسید و «به ورطه گام نگذار» هم چنین تجربه‌ای نبود. اینکه در بیش از ۱۰ سال، جامعه طرفدار نمونه گسترش پیدا کرده و مطبوعات و سینه‌فیل‌ها دوست دارند فیلمش را تماشا کنند، برای من که از «بازگشت‌ناپذیر» حقیقت‌اش شدم و بعد تمامی فیلم‌ها، کلیپ‌ها، کارهای کوتاه و حتی کار کوتاه دانشجوی‌اش «Tintarella di luna» را با سختی پیدا کردم و دیدم (هنوز وارد عصر دلپذیر دانلود نشده بودیم)، مایه خوشحالی است که کارگردان محبوبم دارد از حالت فیلم‌ساز کالت به فیلم‌ساز سینه‌فیلی بدل می‌شود. (این جمله را یک‌بار کنت جونز درباره هو شیاو-ن هسین به کار برده بود و وقتی در آغاز هزاره جدید مخاطبان فیلم‌های چین کار بردند).

نونه این‌روزها فقط مشغول مصاحبه‌کردن نیست؛ اخیرا بلو-ری فیلم «Angst» منتشر شده که تأثیری عمیق بر نونه گذاشته؛ کاری با او کرده که ۲۰۰۰ دقیقه ادیسه فضایی» در نوجوانی با او کرده و خلاصه‌اش اینکه «زیررویش» کرده. این بلو-ری جدید شامل کلیبی است که نونه در آن فیلم را معرفی می‌کند و از تأثیر و اهمیت فیلم می‌گوید. از طرفی بر آرشيو کارتیون هم سری زده و بلو-ری «ساول» پی‌یر پائولو پازولینی را انتخاب کرده و بر کسمی پوشیده نیست که «ساول» هم تأثیری عمیق بر نونه گذاشته و واقعا هم عجیب نیست که مجنونی مثل نونه این دو فیلم را دوست بدارد و این دو فیلم در فهرست ۱۰ فیلم برتر عمرش باشد.
باین‌همه، در فهرست فیلم‌های عمر نونه یک فیلم دیگر هم هست به نام «عشق» میثائیل هانکه و راستش موقع تماشای «عشق» در آن سالن تاریک در ورشو، مدام حس می‌کردم شخصیت‌های اصلی نونه، اگر پیر شوند حتما روزهایی مثل زوج سالخورده هانکه در «عشق» خواهند داشت، البته مثل آنها روشن‌فکر نخواهند بود و به دین تاتار و اپرا نمی‌روند و اگر مواد بگذارد زنده بمانند، احتمالا با ترس‌هایی عجیب‌تر روبه‌رو می‌شوند اما مثل زوج هانکه حتما دست‌به‌گریبان وضعیت دشوار اقتصادی هستند و حتما با دختر خود مشکل خواهند داشت و راستی حتما عشقشان در بوته آزمایش، همان هراسناکی امتحان عشق فیلم هانکه را خواهد داشت.



اولیویر آسیاس از ابره‌های سیلس ماریا می‌گوید

کارکردن در فضای چندملیتی

ایگناتی ویش‌نوتسکی . ترجمه: سمانه سالارکیا

و یک زن میانسال باشد و به رابطه دو شخصیت اصلی فیلم من بخورد و دوم اینکه فاسبیندر همیشه منبع الهام من بوده. من نویسنده هستم. نوشتن بخش مهمی از فرایند کاری من است و برای همین فیلم‌سازهای بزرگی که احساس می‌کنم به آنها نزدیک هستم، کسانی هستند مثل اینگمار برگمان و فاسبیندر؛ چون هر دو اینها نمایش‌نامه‌نویس‌ها و کارگردان‌های بزرگی بودند. این دو همیشه الگوی من بودند. راستش خودم دلم می‌خواهد روزی برای دنیای تئاتر، متن بنویسم. حس می‌کنم نوشتن نمایش‌نامه بیشتر از کارگردانی یک نمایش، مفرح باشد.

❗ در فیلم اشاره‌های متعددی به ابرقهرمان‌های کتاب‌های داستانی و فیلم‌های علمی-تخیلی نوجوانانه می‌شود. به نظر می‌رسد شخصیت‌های فیلم رابطه خوبی با این چیزها ندارند. پول آنها از همین راه تأمین می‌شود اما خودشان آن را قبول ندارند.

وقتی داشتم بحث ماریا و والتین بر سر فیلم‌های بسیار پرفروش ابرقهرمانی را می‌نوتم، سعی کردم

دیدم اما در برابر این کار مقاومت کردید.